



نشریه علمی علم و تمدن در اسلام
سال ششم / شماره بیست و سوم / بهار ۱۴۰۴



: 10.22034/icrs.2025.524335.1336



تأملی در نسبت حکمت معنوی با معماری و شهرسازی؛ ضرورت بازتعریف جایگاه حکمت در خلق

فضاهای معنادر: مقایسه تطبیقی بافت سنتی و بافت جدید شهر یزد

عطیه بهرام‌پور^۱ / محمودرضا اسفندیار^۲

چکیده

هدف این پژوهش، واکاوی نسبت حکمت معنوی با معماری و شهرسازی و تبیین امکان احیای فضاهای معنادر در بستر طراحی معاصر است. در این راستا، مقاله با رویکردی میان‌رشته‌ای و بهره‌گیری از روش تحلیل مفهومی و تفسیرگرایانه، به بررسی متون فلسفی، عرفانی، و نظریات معماری سنتی و معناگرایی معاصر می‌پردازد. با تحلیل اسنادی و مقایسه تطبیقی نمونه‌هایی همچون بافت تاریخی یزد، تلاش شده است تا عناصر مؤلفه‌های فضایی حکمت‌محور شناسایی و قابلیت‌های بازتولید آن‌ها در معماری معاصر ارزیابی شود. چارچوب نظری پژوهش بر مبنای حکمت اسلامی، آرای متفکرانی چون ملاصدرا، سید حسین نصر، رنه گنون، هانری کربن و کریستوفر الکساندر استوار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فضا در سنت‌های حکمی، ساحتی وجودی برای تجلی معنا، اتصال با نظام کیهانی و تجربه تعالی تلقی می‌شود؛ درحالی‌که در طراحی‌های مدرن، این لایه معنایی به حاشیه رانده شده است. در پاسخ به این گسست، پنج راهبرد برای بازتعریف جایگاه حکمت در طراحی فضایی پیشنهاد می‌شود: (۱) طراحی از مسیر شهود و پالایش درونی معمار، (۲) تدوین زبان الگو و بانک دانش معماری سنتی، (۳) بازآفرینی شهری با منطق حکمت عملی، (۴) احیای انتقادی الگوهای بومی، و (۵) ارتقای رویکرد شهرسازی معناگرا در مقیاس کلان. این راهبردها مستلزم تحول در آموزش معماری، بازاندیشی در نقش معمار، و ادغام ابعاد عقلانی، شهودی و معنوی در فرایند طراحی هستند. در نهایت، پژوهش بر آن است که حکمت می‌تواند پیوندی احیاگر میان فرم، معنا و انسان در معماری معاصر برقرار سازد.

واژه‌های کلیدی: شهرسازی معنا مینا، معماری حکمت بنیان، حکمت و معماری، خلق معنا، یزد.

۱. دانشجوی دکترای شهرسازی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران. h.bahrampour@gmail.com

۲. دانشیار گروه ادیان و عرفان تطبیقی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران. mresfandiar@gmail.com (نویسنده مسئول).

Deliberation On the relationship between spiritual wisdom and architecture and urban planning; the necessity of redefining the place of wisdom in creating meaningful spaces: A Comparative Study of the Traditional and Modern Urban Fabric of Yazd
Atieyh Bahrampour¹/Mahmoodreza Esfandiar²

Abstract

This study aims to investigate the relationship between spiritual wisdom and architecture and urban planning, focusing on the potential for revitalizing meaningful spaces within contemporary design practices. Adopting an interdisciplinary framework and employing a conceptual-interpretive methodology, the research analyzes philosophical, mystical, and traditional architectural texts, alongside contemporary meaning-oriented theories. Through documentary analysis and comparative examination—particularly of historical urban fabrics such as Yazd—the study identifies spatial components grounded in wisdom traditions and evaluates their applicability to modern architectural contexts. The theoretical framework is informed by Islamic philosophy and the views of thinkers such as Mulla Sadra, Seyyed Hossein Nasr, René Guénon, Henry Corbin, and Christopher Alexander.

Findings suggest that, within wisdom-based traditions, space is not merely a physical construct but a metaphysical field for the manifestation of meaning, connection to cosmic order, and experience of transcendence. In contrast, contemporary architectural approaches often neglect this spiritual dimension. In response, the research proposes five strategic directions for reestablishing the role of wisdom in spatial design: (1) initiating the design process through inner purification and intuitive insight; (2) developing a pattern language and traditional architectural knowledge base; (3) reimagining urban regeneration through the lens of practical wisdom; (4) critically reviving indigenous design models; and (5) enhancing spiritually-oriented urban planning at the macro scale. These strategies necessitate a transformation in architectural education, a redefinition of the architect's role, and the integration of rational, intuitive, and spiritual dimensions into the design process. Ultimately, the study argues that wisdom offers a regenerative link between form, meaning, and human experience in contemporary architecture.

Keywords: Meaning-Based Urbanism, Wisdom-Based Architecture, Wisdom and Architecture, Creating meaning, Yazd.

1. PhD candidate in Urbanism, Faculty of Art and Architecture, Islamic Azad University, South Tehran Branch.

2. Associate Professor, Department of Religions and Mysticism, Central Tehran Branch Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding Author)

مقدمه

بحران هویت در معماری و شهرسازی معاصر، پیامدهای نامطلوبی بر زندگی انسان داشته است. از بین رفتن حس مکان، کاهش تعلق خاطر به محیط و فاصله گرفتن انسان از فضاهای معنادار، ازجمله این پیامدهاست. معماری و شهرسازی، به عنوان بسترهای زیست انسانی، تأثیری عمیق بر جنبه‌های مادی و معنوی زندگی بشر دارند. تجربه تاریخی معماری سنتی ایران و دیگر تمدن‌های کهن نشان می‌دهد که طراحی فضاهای شهری بر پایه اصول حکمت، به خلق محیط‌هایی منجر می‌گشته که علاوه بر پاسخ‌گویی به نیازهای عملکردی، ابعاد روحانی و هویتی انسان را نیز تقویت می‌نمودند اما رویکردهای دوران معاصر، تمرکز بر کارکردگرایی و ملاحظات اقتصادی، ابعاد معنوی و حکمی این حوزه‌ها را به حاشیه رانده است. معماران مدرن در کنگره سیام عملکردهای شهری را در چهار دسته طبقه‌بندی کردند. این عملکردهای چهارگانه که در منشور آتن ارائه شدند عبارت‌اند از: رفت‌وآمد، کار، سکونت، تفریح. در این دوره برخی از نیازهای متعالی مانند آرامش و تعادل که در دوره‌های قبل به‌طور عام و نهفته تأمین می‌شد از دست رفت (مولایی، ۱۳۹۹). این امر منجر به شکل‌گیری فضاهای شهری بی‌هویت و فاقد معنا شده که نیازهای روحی و متعالی‌تر انسان را نادیده می‌گیرند. در مقابل، در تمدن‌های سنتی، حکمت و معنویت نقش محوری در طراحی شهری ایفا می‌کردند و شهرها نه تنها محل سکونت، بلکه عرصه‌ای برای تعالی و تکامل انسان بودند. با این توضیح، بازنگری در پیوند میان حکمت معنوی و معماری و شهرسازی، امری ضروری به نظر می‌رسد که می‌تواند به بازتعریف و خلق فضاهای معنادار منجر شود.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان اصول حکمت معنوی را در معماری و شهرسازی معاصر احیا کرده و از آن‌ها در خلق فضاهای معنادار بهره برد؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا مفاهیم حکمت و معنویت در زمینه معماری و شهرسازی بررسی می‌شوند. سپس، جایگاه معنا در شهرسازی و نقش آن در شکل‌دهی به فضاهای شهری تحلیل خواهد شد. همچنین، نسبت میان حکمت و معماری از دیدگاه نظری و عملی مورد واکاوی قرار گرفته و نقش معماران و شهرسازان در تجلی این اصول تبیین می‌شود. توجه به معنا و اهمیت آن از یک سو و چگونگی ظهور و به‌کارگیری آن در شهرها از سوی دیگر، ازجمله مهم‌ترین مسائلی است که معماری و شهرسازی امروز باید مورد توجه قرار دهد. براین اساس، این پژوهش در پی آن است که با بازخوانی جایگاه حکمت در معماری و شهرسازی، بستری برای خلق فضاهایی فراهم آورد که نه تنها کارآمد، بلکه معنادار و هویت‌بخش باشند.

پیشینه تحقیق

پژوهش‌های مرتبط با این تحقیق را می‌توان در دو دسته کلی طبقه‌بندی کرد:

۱- پژوهش‌هایی درباره انسان و وجه معنوی فضای زندگی (شهر)

در این گروه میرچا الیاده در کتاب «مقدس و نامقدس با رویکرد پدیدارشناسی»، مکان‌های مقدس و جایگاه انسان در شهر معنوی را بررسی می‌کند (الیاده، ۱۳۹۱). فیلیپ شلدراک در «شهر معنوی: الهیات، معنویت و مدنیت تاریخ و الهیات»، شهر مسیحی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و به تأثیرات منفی مسائل مدرن بر شهرنشینی اشاره می‌کند (شلدراک، ۲۰۱۴). در مقاله «شهرها و امت انسانی، معنویت و مدنیت»، شلدراک بر ارتباط عمیق ساختار شهر و روح انسان تأکید کرده و بازشناسی جنبه‌های معنوی شهر را ضروری می‌داند (شلدراک، ۲۰۰۶). پیر ویتوروی اورلی در «آیین‌ها و دیوارها: معماری فضای مقدس»، به نقد فقدان توجه به مفهوم فضای مقدس در معماری معاصر پرداخته است (اورلی، ۲۰۱۵). ریکورت در درباره خانه آدم در بهشت، با رویکرد معناشناسانه کلبه‌های ابتدایی انسان را تحلیل کرده و نشان می‌دهد که معماری فراتر از ساخت‌وساز است (ریکورت، ۱۹۸۱).

مارتین هایدگر در «بنا کردن، سکونت گزیدن، فکر کردن»، معنای اصیل ساختن و سکونت در دنیای مدرن را ازدست‌رفته می‌داند (هایدگر، ۱۳۷۷). اندرو کروک در «شهر در انجیل: چشم‌اندازی نسبی»، ریشه‌های شهرها را در گناه و خشونت می‌یابد اما نشان می‌دهد که خداوند طرحی رستگاری‌بخش برای زندگی شهری دارد (کروک، ۱۹۹۷). رابرت لیتنیکوم در «شهر خدا، شهر شیطان: الهیات انجیلی کلیسای شهری»، شهر را مکانی دوگانه توصیف کرده و به تبیین رسالت کلیسا در محیط شهری پرداخته است (لیتنیکوم، ۱۹۹۱). اسکپ بل در «مسیح در شهر: الهیاتی مجمل»، دیدگاه‌های متضاد مسیحیان نسبت به شهر را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که شهر می‌تواند هم منبع گناه و هم مکانی مقدس باشد (بل، ۲۰۱۴).

کلینتون استاکول در «شهر دلربا: الهیات انجیلی شهر و کلبر گونسالویس در معنای شهر: رهیافتی شهری-مذهبی» به کاربرست تمثیل شهر در وحی به تحلیل مفهوم شهر در کتاب مقدس، به‌ویژه در کتاب مکاشفه پرداخته‌اند (استاکول، ۲۰۱۵؛ گونسالویس، ۲۰۱۶). تی. دزموند الکساندر در «شهر خدا و هدف آفرینش»، به تبیین هدف خداوند از خلق شهر و تلاش برای ایجاد شهری با حضور باشکوه او پرداخته است (الکساندر، ۲۰۱۸).

۲- پژوهش‌هایی درباره معنای شهر در سنت‌های دینی

بهرام امین‌زاده در «شار و شهر»، به مطالعه معنای شهر در ایران باستان پرداخته و نشان می‌دهد که ساخت شهر در این فرهنگ، عملی آئینی است که هدف آن ایجاد قلمروی مشابه به یک قلمرو آرمانی است (امین‌زاده، ۱۳۸۴).

مدنی و دیگران در مقاله بررسی تأثیر مؤلفه‌های مکانی بر تولید فضای معنویت مبنا در مقیاس شهری (مورد پژوهی منطقه ثامن شهر مشهد)، به تأثیر مؤلفه‌های مکانی بر تولید فضای معنوی در شهر مشهد پرداخته‌اند (مدنی و دیگران، ۱۴۰۱).

رحیم‌زاده و همکاران در مقاله نسبت انسان و خانه و شهر در متون دینی زرتشتی و مسیحیت و اسلام به تحلیل تطبیقی جایگاه انسان، خانه و شهر در سه سنت دینی پرداخته‌اند (رحیم‌زاده و دیگران، ۱۴۰۱). پژوهش‌های فوق در بررسی ابعاد معنوی و حکمی شهر، به‌طور جامع و کامل به بررسی حکمت معنوی در شکل‌گیری شهر پرداخته‌اند، اما تبیین جایگاه حکمت معنوی در این فرایند هنوز به‌طور کامل در پژوهش‌ها مورد توجه قرار نگرفته است. آثار میرچا الیاده و هایدگر، گرچه با نگاهی فلسفی به شهر و مکان می‌نگرند، اما عمدتاً به لایه‌های پدیدارشناسانه توجه دارند و پیوند مستقیمی با حکمت به‌مثابه نظام معرفت‌بخش ندارند.

شلدراک تأکید زیادی بر معنویت در ساختار شهری دارد، اما چارچوب نظری او بیشتر مسیحی‌محور است و در بستر جهانی یا تطبیقی با سنت اسلامی محدودیت دارد. در مقابل، پژوهش‌هایی چون امین‌زاده یا گنجی و همکاران، از منظر سنت ایرانی-اسلامی به موضوع نگریسته‌اند، اما کمتر به نظریه‌پردازی کلان و مقایسه با سایر سنت‌ها پرداخته‌اند. برخی منابع نظیر سالینگاروس با تمرکز بر پیوند ریاضیات، فرم و معنویت در معماری، رویکردی میان‌رشته‌ای دارند که هرچند ارزشمند است، اما گاه در سطح تحلیلی، از مفاهیم فلسفی دقیق‌تر و عمیق‌تر حکمت فاصله می‌گیرند. با تحلیل تطبیقی این آثار، تلاش شده شکاف نظری موجود در ادبیات موجود شناسایی شده و پژوهش حاضر به‌عنوان پاسخی برای پرکردن این خلأ جایگاه خود را روشن کند.

روش تحقیق

پژوهش حاضر، از نظر ماهیت، در زمره‌ی تحقیقات نظری-مفهومی قرار دارد و با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای، به تحلیل نسبت میان حکمت معنوی، معماری و شهرسازی می‌پردازد. استراتژی پژوهش تحلیل محتوای کیفی است و داده‌ها به‌صورت اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند. منابع

مورد استفاده شامل آثار فلسفی، متون دینی و عرفانی، نوشتارهای نظری در حوزه معماری سنتی و اسلامی، و نیز مقالات تخصصی در زمینه شهرسازی معناگرا و حکمت‌بنیان است. در بخش تحلیل، نویسندگان با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای تفسیرگرایانه، به تبیین مفاهیم کلیدی همچون «معنا»، «زیبایی»، «حکمت»، و «معنویت» پرداخته و نسبت آن‌ها را با ساختار و کارکرد معماری و فضاهای شهری بررسی کرده است. همچنین رویکرد تحلیل تطبیقی برای مقایسه دیدگاه‌های اندیشمندان سنتی و نظریه‌پردازان معاصر درباره نقش معنویت در طراحی فضا به کار رفته است.

بدنه پژوهش

۱- معنویت و حکمت معنوی

معنویت از ریشه لاتین spirituality مفهومی وسیع‌تر از مذهب دارد و در وهله نخست روندی پویا شخصی و تجربی است که درک آن به تجربه زیسته^۱ افراد بستگی دارد (وارگیس و وارگیس^۱، ۲۰۱۲). در تمایز باورهای دینی از معنویت، باید گفت معنویت شاید مفهومی متعالی‌تر باشد. گیلبرت و پارکز (۲۰۱۱) معنویت را به معنای چیزی سیال‌تر، شخصی‌تر و مبهم‌تر از دین پیشنهاد می‌کنند. بنابراین، معنویت اغلب به وجود فرد در خدمت به یک قدرت، هدف و معنای نهایی مربوط می‌شود؛ یک ارزش برای زندگی. فیشر فیلسوف اخلاق^۲ (۱۹۹۸) این بخش از طبیعت انسان را برای خدمت به آرامش درونی و بیرونی، و برای زندگی در هماهنگی با محیط پیشنهاد می‌کند. رویکردی که فراتر از تمرکز بر بیماری یا بخش‌های خاصی از بدن است، اما در عوض کل فرد و نحوه تعامل او با محیط خود را در نظر می‌گیرد (گوردون^۳، ۱۹۸۸).

در تبیین مفهوم حکمت در فرهنگ اسلامی، نصر به نقل از ملاصدرا می‌نویسد: «حکمت نوعی دانش ناب عقلانی است که داننده خود را در روند دانش اندوزی به گونه‌ای دگرگون می‌سازد که روحش بدل به آینه‌ای می‌گردد که سلسله‌مراتب کیهانی در آن انعکاس می‌یابد» (نصر، ۱۳۷۵). این مرتبه که ملاصدرا آن را مقام حکمت می‌خواند، مقامی است که در آن انسان شایسته خلق معماری و یا هر اثر هنری دیگر می‌شود و هر آنچه می‌آفریند سرشار از پاسخ‌هایی روشن و مناسب به خواست‌های مادی و نیازهای معنوی است. به عبارتی، حکمت نظریه منتج به عمل است که ظاهر و باطن را گرد هم می‌آورد. ارتباط بین معنویت و حکمت این گونه قابل بیان است که شخص با توجه به حکمت و آشنایی

1. Varghees and Varghees

2. John Martin Fischer

3. Gordon

به حقایق و التزام به آن‌ها تمام مرزها و حدود ظاهری را پشت‌سر می‌گذارد و به اصل هدف یعنی به باطن و معنا دست می‌یابد، بنابراین حکمت معرفتی است بر پایه باطن و معنای درونی وقایع و نمی‌توان حکمت و معنویت را از همدیگر منفصل فرض کرد.

۲- معنویت در سلسله نیازهای انسان در ارتباط با شهر

معنویت یک مفهوم پویا است که در چهار حوزه نیازهای متعالی که مزلو^۱ بیان کرده است، متجلی می‌شود و هدف نهایی آن اتصال و یگانگی درونی و بیرونی فرد است. از دیدگاه مزلو نیاز به تعالی یکی از والاترین نیازهایی است که در رده نیاز به خودشکوفایی قرار می‌گیرد (مزلو، ۱۳۹۸ و مزلو، ۱۳۷۵: ۸۴-۷۰). اساساً در سلسله مراتب نیازها، نیازهای اولیه و اساسی از نیازهای متعالی قوی‌ترند هستند و بر آن‌ها تقدم دارند (مزلو، ۱۳۸۱: ۷۲). فیشر بر این باور است که نیازهای متعالی افراد (تعلق، ارتباط، امنیت و تعالی) در محیط‌هایی که با هم تعامل دارند برآورده می‌شوند و عدم پاسخ‌گویی به این نیازها، چالش‌هایی را ایجاد می‌کند (فیشر^۲ ۲۰۰۲: ۲). به نظر می‌رسد شهر مدرن در زمینه برآوردن این نیازها ناکام بوده است. نیاز به تعلق، به عنوان یک محرک قدرتمند در ایجاد روابط مهم و پایدار نه تنها با خود و دیگران، بلکه با محیط مطرح است. تحقیقات، تأیید می‌کنند که پایین بودن حس تعلق دارای ارتباط معناداری با افزایش مشکلات جسمی و روحی است (لامبرت و همکاران^۳، ۲۰۱۳) و با وومایستر^۴ و لیری^۵ (۱۹۹۵) برای برآوردن این نیاز اساسی در ایجاد پیوندهای معنادار، ایجاد فضاهایی در جهت تعاملات مکرر و مثبت را پیشنهاد می‌کنند.

۳- تمایز دین و معنویت

همان‌گونه که اشاره شد، معنویت مهم‌ترین پیوند را با اندیشه دینی دارد و جداسازی این دو از هم کار دشواری است اما تمایزاتی در این بین وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. معنویت، امری جهان‌شمول است که در دسترس هر انسانی قرار دارد و محدود به یک دین، فرهنگ یا گروه نمی‌شود. در هر بخشی از جهان می‌توان کسانی را یافت که جانشان را پرورش، و حیات معنویشان را بسط و

1. Abraham Maslow

2. Fisher

3. Lambert et al

4. Baumeister

5. Leary

گسترش می‌دهند. نکته قابل توجه دیگر این است که معنویت دارای یک کانون می‌باشد و قدرت یکپارچه‌سازی را در میان همه انسان‌ها دارا است درحالی‌که ادیان نهادینه و تاریخی هرکدام با آداب و مناسک خاص خود به‌سوی قومیت‌سازی رفته‌اند. نگاه صرف به دین از دریچه اجتماعی ممکن است باعث ایجاد سلسله‌مراتب تبعیض‌آمیز شود، اما معنویت به‌عنوان پیوندی عمیق‌تر می‌تواند اساس همگرایی میان ادیان و انسان‌ها باشد (مک‌کینون، ۲۰۱۷). در شهرسازی کارکردهای معنامحور که به یکپارچگی بیشتر منجر می‌گردد اهمیت بیشتری می‌یابد زیرا معنویت شهری نیاز به برقراری ارتباط و تعامل سازنده دارد (ارساهین و بوز نول، ۲۰۱۸).

۴- شهر: تلفیق متن و معنا

امروزه ضعف معنا برای مخاطبان فضا موجب شکل‌گیری فضاهایی شده است که از نظر زیست‌محیطی و اجتماعی پاسخ‌گو نیستند (Britch & Sinclair, 2013: 81). در سال‌های اخیر شهرسازی معنویت مبنا (برمودز، ۲۰۱۶: ۱۱۱) به‌عنوان یک پارادایم جدید در برنامه‌ریزی شهری ظهور کرده است (باری و اردلان^۲، ۲۰۱۶ a). این امر سرآغاز نگاه انتقادی در راستای کاهش قدرت اقتصاد سیاسی در جریان تولید فضایی شهری است که سعی در تعادل بخشی بین تولید مادی و معنوی فضا در راستای بهبود رفتار شهروندی دارد (مدنی و دیگران، ۱۴۰۱). لذا یکی از تأثیرگذارترین موضوعات برنامه‌ریزی شهری معاصر در کنار مباحث اقتصادی و معماری، «توسعه معنویت» است (شلدراک، ۲۰۰۶: ۱۰۷).

هیچ‌یک از هنرهای سنتی، از معنا تهی نیستند. این بدان دلیل است که اصول تفکر سنتی برای هر شیء ظاهر و باطن قائل است و حتی انسان را نیز به صراحت مشتمل بر این دو قلمرو می‌داند (نصر و ماجدی، ۱۳۹۶). هر اثر هنری علاوه بر عملکرد ظاهری خویش دارای ساحتی معنوی و روحانی نیز هست. شهر نیز به‌عنوان یک اثر هنری انسان ساخت به چهار عامل زمان، مکان، فرهنگ و معنا وابسته است. علاوه بر این، عملکردهایی را نیز در مقاطع زمانی مختلف می‌توان برای هر فضا تعریف کرد که با استناد به مجموعه اینها، تعریف شاخه‌های مختلف فضاهای شهری (هویت کالبدی، هویت معنایی و هویت عملکردی) امکان‌پذیر می‌گردد (نقی‌زاده^۳، ۲۰۰۷: ۱۹۰). این عوامل ثابت نبوده‌اند و از

1. Ersahin & Boz Nevel

2. Barrie & Ardalan

3. Naghizade

منطقه‌ای به منطقه دیگر و دوره‌ای به دوره دیگر تغییر می‌کرده‌اند. شهر را می‌توان به مثابه متن در نظر گرفت که ویژگی‌های آن به مثابه یک کل به هم پیوسته با آغاز و پایان مشخص و داشتن قطعاتی قابل تقسیم به قطعات خردتر می‌باشد و هریک از پیوستگی و انسجام درونی برخوردارند. بنابراین معنا باید در بستر و زمینه یا به اصطلاح زبانشناسان در متن شکل‌گیری آن بررسی شود (شول، ۲۰۰۹: ۱۰۶).

شهر یک معماری نگاشته شده (سالگاس، ۱۹۸۵) و یک متن است (بارت^۱، ۱۹۷۶: ۱۶۸)، متنی که شامل نشانه‌ها، معناها و شاخص‌ها می‌باشد (لانوت^۲، ۲۰۰۰: ۱۱۵). لینچ^۳ از خوانایی متن شهر سخن می‌گوید که دارای معنی و قابل درک است (لینچ، ۱۹۶۰). باید از رویکرد معناشناسی برای شناخت، تحلیل و طراحی شهر استفاده نمود (شول^۴، ۲۰۰۹: ۱۰۸). کریستوفر الکساندر^۵ با استفاده از اصولی، متن شهر را تا رسیدن به کلمات مورد بررسی قرار می‌دهد (الکساندر، ۱۹۹۷)، در کتاب شهر، هر بنا، نقشی واژه‌ای می‌یابد؛ مجموعه بناها جمله را شکل می‌دهند؛ محلات، فصول و متون را می‌سازند. می‌توان کتاب را در کلیت آن خواند، بی‌آنکه به اعتبار متن، جمله و واژه خللی وارد آید و می‌توان هر واژه، جمله یا متن را بی‌رجوع به تمامی کتاب بازخواند و معنای خاص آن را باز یافت (حبیبی^۶، ۲۰۰۱: ۱۰۳). آنچه اهمیت می‌یابد نحوه کاربرد واژگان تا رسیدن به کتاب است به‌طوری که معنای مورد نظر را در کمال غایت خویش به ظهور برساند. معناجویی، دل‌نگرانی و دغدغه اصلی بشر است (فرانکل، ۱۳۸۳: ۸۷-۸۶). در «معناشناسی شهری»، شهر به مثابه واقعیتی «معنایی - نمادین» تعریف شده که هر جزء آن می‌تواند به عنوان نشانه‌ای معنادار و قابل تفسیر در نظر گرفته شوند (فکوهی، ۱۳۸۳: ۳۳).

۵- جایگاه دین و معنویت در شهرسازی

در حوزه شهرسازی، دو بیر^۶ (۲۰۱۸) مفهوم وام گرفتن از معنویت را مطرح کرده و بر این باور است که این رویکرد می‌تواند در زمینه‌هایی همچون اصیل‌سازی بافت‌های شهری کاربردی باشد. کریستوفر و

1. Barthes

2. Lanot

3. Kevin A. Lynch شهرساز و نویسنده آمریکایی

4. Alexander Christopher معمار شهرساز و ریاضیدان اتریشی

5. Habibi

6. De be Nikos Salingarosar

سالینگاروس^۱ نیز در موضوعاتی چون معنویت، کلیت، زبان‌های الگو و انعطاف‌پذیری در معماری پژوهش‌هایی ارزشمند ارائه داده‌اند. سالینگاروس (۲۰۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «ضد معماری و دین» به تأثیر دین بر طراحی محیط‌های ساخته شده پرداخته و اشاره می‌کند که از آغاز تاریخ، انسان‌ها برای ابراز عشق به خداوند، سازه‌هایی را طراحی کرده‌اند که این احساس را در فرد تقویت کند. در این راستا، فرم‌های هندسی بناهای مذهبی به‌طور ویژه حس «یگانگی» و «کلیت» را نمایان می‌سازند و به آرامش درونی افراد کمک می‌کنند (سالینگاروس، ۲۰۱۴). الکساندر (۱۹۹۷) نیز در اثر خود «زبان‌های الگو» تأکید دارد که دین می‌تواند از طریق مجموعه‌ای از الگوهای طراحی شده، پیچیدگی‌ها را ساده کرده و حس آرامش و رفاه را تقویت کند. سالینگاروس (۲۰۰۰) نیز معتقد است که این پیچیدگی‌ها در قالب پیوستگی و نظم، حس یکپارچگی و انسجام را تسری می‌دهد. با این حال، معماری مدرن که عمدتاً از معنا تهی است، اغلب این اصول را نادیده گرفته و به فرم‌هایی بی‌معنی و نامرتب منتهی می‌شود. از این‌رو، بهره‌گیری از معنویت به‌عنوان گوهر اصلی ادیان می‌تواند راه‌حلی مؤثر برای ایجاد فضاهایی معنادار و هماهنگ باشد.

در مواجهه با استفاده ابزاری از دین در سیاست‌های شهری، فگان (۱۹۹۶) تأکید دارد که باید از قدرت معنویت برای ایجاد فرهنگی فراگیر و همگرا بهره گرفت. او معتقد است که هسته درونی ادیان مختلف می‌تواند به‌عنوان ابزاری برای اتحاد افراد با پیشنهادها متفاوت عمل کنند. معنای درونی هر دین، ساختار خاصی دارد که روابط میان واحدهای معنایی را مشخص می‌کند (لارسن، ۲۰۰۸). این ساختار معنایی می‌تواند در ساخت فضاها به‌کارگرفته شود تا محیط‌هایی هماهنگ و یکپارچه ایجاد گردد. همان‌طور که الکساندر و همکارانش (۱۹۷۷) تأکید کرده‌اند، اصول معنوی می‌توانند به ایجاد فضاهای شهری زندگی‌بخش منتهی شوند که در آن نیازهای معنوی و کالبدی انسان‌ها به‌طور هم‌زمان مد نظر قرار می‌گیرد. به گفته سیمون (۲۰۰۷) و کروپف (۱۹۹۶)، معنویت در طراحی شهری می‌تواند از طریق ایجاد پیوندهای معنوی میان ساکنان و فضای شهری، تأثیرات عمیقی بر زندگی اجتماعی و فرهنگی بگذارد. بنابراین تطبیق رویکرد «معناشناسی» با ویژگی‌های «شهر مدرن» برای دستیابی به این اهداف در طراحی و برنامه‌ریزی شهری ضروری است (شول، ۲۰۰۹).

1. Nikos Salingaros

۶- شهر و حکمت معنوی

در بسیاری از مکاتب معنوی، به شهر و نمودهای یک شهر خوب که در تناسب بالایی با اصول و ساختار نظام فکری حکمی قرار دارد، اشاره شده است (آیثم و دیگران، ۱۴۰۱). در جهان سنت مهم‌ترین رکن هستی پس از خداوند، انسان است و انسان به‌عنوان موجودی که واجد روح الهی و جانشین خداست، جایگاه منحصربه‌فردی دارد. ازاین‌روست که محل زیست و اسکان آدمی نیز باید با مختصات وجودی و نیازهای معنوی او تناسب داشته باشد تا هدف عالی آفرینش که همانا دستیابی انسان به سعادت در فرایند زیست این جهانی اوست، حاصل شود. بنابراین هدف از بنای شهر در افق حکمت معنوی، ایجاد فضایی است که انسان را در روند شناخت جاودانگی و سیر تکامل خویش به‌سمت حقیقت مطلق یاری رساند (صادق آبادی، صدیقه؛ حسن ذوالفقارزاده، ۱۴۰۲) و بستر مناسب را برای خودشکوفایی او فراهم کند. شهرساز (هنرمند) با آفرینش شهر (اثرهنری) مقدمه‌ای را برای زیبایی عقلی نیز فراهم می‌آورد که موجب شکل‌گیری و به حرکت در آوردن قوه تفکر در انسان می‌گردد. این بدین معناست که تفکر جایی شکل می‌گیرد که آرامش فکری و خیالی شهروندان مهیا گردد (آیثم و دیگران، ۱۴۰۱). به‌این‌ترتیب، آرامش شهروندان زمینه را برای کمال معنوی آنان فراهم می‌کند.

در حکمت، اعتقاد بر این است که اصل بنیادینی وجود دارد که همه‌چیز به آن متصل و مرتبط است. این اصل، منبعی است که از آن، کثرت و تنوع پدید می‌آیند، اگرچه پدیده‌ها ذو مراتب هستند اما در نهایت به‌سوی وحدت و یکپارچگی گرایش دارند. حکمت معماری نیز در این مفهوم ریشه دارد که تمام عناصر و اجزای یک سازه باید در هماهنگی و تناسب با یکدیگر قرار گیرند. ساختار شهر نیز باید بازتابی از این حکمت باشد و در طراحی آن، اصول وحدت، یکپارچگی و هماهنگی رعایت شود. باید دانست که در مقام عمل این اصول نه‌تنها متباین نیستند بلکه هم‌آوازند، این حکمت کانون مرکزی سازگاری آموزه‌های معنوی با نیازهای کالبدی و ابزار و مصالح معماری است (گنجی و دیگران، ۱۳۹۵).

۷- اهمیت کاربست حکمت معنوی در خلق فضا

آنچه فرهنگ‌های گوناگون را به یکدیگر نزدیک می‌سازد این است که همه آن‌ها آموزه‌های معنوی و باورهای فرهنگی را به‌مثابه مقدمات تأمین نیازهای متعالی‌تر انسان و و اسباب رشد و تعالی او پذیرفته و به‌کارگرفته‌اند. حکمت معنوی ناظر بر معماری شهرهای سنتی نیز بر همین مبناست که اگر انسان

به‌سوی ادراک مفاهیم جاودان الهی حرکت نماید یا کوشش کند آموزه‌های معنوی را در طراحی و ساخت بناهای خویش مورد استفاده قرار دهد، با توجه به قوانین حکمی و آسمانی، نیازهای مادی و معنوی او توأمان برآورده می‌شود از این‌رو هندسه پنهان در آثار معماری کهن بر ساخته‌ی نظامی است که همه‌چیز را به‌سان استعاره‌ای از جهان معنوی، در جای خویش نهاده، هریک را به‌قدر لیاقت باطنی منزلت می‌بخشید (فخار و دیگران، ۱۴۰۲).

پس از گذار از دوران سنت و درک مصایب دوره مدرن، همواره این سؤال در برابر معماران و شهرسازان وجود داشت که در خلق فضا، علم صلاحیت بیشتری دارد یا مواضع دین؟ ایده صلاحیت مطلق یکی از این دو، به‌عنوان پیش درآمدی برای خلق محیط‌هایی تهی از معنا تلقی می‌شود. سالینگاروس (۱۹۹۹) توضیح می‌دهد که این ایده تنها منجر به ساخت محیط‌های آشفته و نامنظمی می‌شود که نمی‌تواند هم‌زیستی جامعه انسانی را تعالی بخشد. اما هنگامی که این دو به‌طور هماهنگ متعادل شوند، ساختارهایی را ایجاد می‌کنند که با پیروی از قوانین طبیعی و بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، به همه نیازهای زیستی و طبیعی انسان پاسخ می‌دهند.

الکساندر نیز کوشیده تا نشان دهد که زیبایی و کارآمدی محیط ساخته شده تنها مرتبط با زیبایی بیرونی نیست بلکه توجه به ابعاد درونی نیز از اهمیت یکسانی با زیبایی ظاهری برخوردار است و توجه هم‌زمان به این دو می‌تواند به ایجاد محیطی کمک کند که برای ساکنانش آسایش و آرامش (رفاه و رضایت) به ارمغان آورد (Dawes & Ostwald, 2017). به گفته وی، تلاش انسان برای رسیدن به سعادت و شناخت حقیقت هستی، تنها از طریق علم جدید، بشر را در یأس و ناامیدی عمیق‌تری فرو می‌برد، زیرا منتج به این نتیجه می‌شود که انسان و جهان صرفاً ماشینی بی‌روحند (الکساندر، ۲۰۰۴). واقعیتی که الکساندر از آن دفاع می‌کند این است که نه انسان‌ها و نه ماده در طبیعت مکانیکی نیستند و نوع محیطی که صرفاً بر بنیاد تبیین علمی از جهان بنیاد شده است، نمی‌تواند به مردم کمک کند تا آسایش و سرزندگی را پیدا کنند (الکساندر، ۲۰۰۲: a c d e).

سالینگاروس نیز استدلال می‌کند که روندهای مدرن ساخت فضا، حس کار و تلاش مداوم، تنهایی و احساسات متناقض را تشدید می‌کند و باعث فراموشی این واقعیت می‌شود که انسان و طبیعت به هم مرتبط بوده و در کنار هم در حال زندگی هستند (سالینگاروس، ۲۰۱۹). او و کالب (۲۰۱۲) معتقدند که معماران مدرن از سنتی‌ترین و کامل‌ترین فرایندهای خلق محیط زندگی مطلوب آگاه‌اند، اما تصمیم می‌گیرند صرفاً از الگوهای مدرنیسم پیروی کنند. چنین فضاهایی این ظرفیت را ندارند که

انسان‌ها با محیط زندگیشان پیوند عمیق و ارتباطی معنادار برقرارکنند (Salingaros & Calb, 2012)، و از محیط زندگی خود که باید محل هماهنگی، آسایش و یکپارچگی و انسجام باشد، جدا می‌مانند. در تأیید همین دیدگاه، الکساندر در کتاب خود «زمین‌نورانی»، خاطرنشان می‌سازد که معماران مدرن نتوانستند این واقعیت را رد کنند که یک محیط زنده و ساخته شده تنها زمانی حاصل می‌شود که مانند دوران سنت، خواست عمده برای الهام گرفتن از هر دو جنبه انسانی و معنوی وجود داشته باشد (سالینگاروس، ۲۰۱۹). با این حال، باید در نظر داشت که این ابعاد باید فراتر از مرزهای دین رفته و نقش علم را به رسمیت بشناسند؛ زیرا در قرن بیست و یکم نمی‌توان به‌طور انحصاری به نفع نگرش‌های دینی، علم را نادیده گرفت. این موضوع برای ایجاد رابطه‌ای هماهنگ بین معنویت دینی و علم ضروری است و می‌تواند به دستیابی به نتایج بهتری منجر شود. کلینگر و سالینگاروس (۲۰۰۰) معتقدند که استفاده مناسب از علم و اصول معنوی به طراحی ساختارهایی با پیچیدگی بالا منجر می‌شود که از زبان‌های الگو بهره می‌برند. این ساختارها به‌نوبه خود اطلاعات منظم و هماهنگی را ارائه می‌دهند که به ساکنان آن‌ها کمک می‌کند تا ارتباط بهتری با طبیعت و فراتر از آن، با معنا، برقرار کنند.

۸- نسبت حکمت و معماری

ازدیرباز هنر معماری نزد حکما و خردمندان جایگاهی والا داشته است. معماری، هنری است که با نظم‌بخشی به فضا، بستری برای تجلی قدسیت و حضور انسان در محضر پروردگار فراهم می‌آورد (نصر، ۱۳۷۵: ۴۷). پیوند ژرف میان حکمت و معماری، دانش‌هایی چون واستوشاستره^۱، بر بنیاد حکمت ودایی^۲، فنگ شویی^۳، متأثر از مکتب ذن^۴، و نیز معماری‌های مسیحی و اسلامی را پدید آورده است که جملگی بر ارتباط صورت و معنا تأکید دارند.

1. vāstu Śāstra

2. Vedic

3. Feng Shui

4. Zen

۵. واستو شاسترا و فنگ شویی دو سیستم سنتی هستند که به‌ترتیب در هند و چین توسعه یافته‌اند و به بررسی چیدمان فضا و تأثیر آن بر زندگی انسان می‌پردازند. واستو شاستره ریشه در متون ودایی هند دارد و به‌عنوان علم معماری و طراحی معابد، خانه‌ها و ساختمان‌ها و شهرسازی در هند شناخته می‌شود و فنگ شویی ریشه در فلسفه تائوئیسم چین دارد و به معنای «باد و آب» است که به جریان انرژی در فضا اشاره دارد. هر دو سیستم به دنبال ایجاد تعادل و هماهنگی بین انسان و محیط اطراف هستند، اما در اصول و روش‌ها تفاوت‌هایی دارند.

هنر سنتی، که وحدتی ناگسستگی میان صنعت، هنر، حکمت و علم برقرار می‌سازد، بازتابی از صنع الهی در آفرینش جهان است. در ژرفای نظام هستی، هماهنگی و انسجامی عمیق موج می‌زند که در آن، زیبایی، اصل بنیادین است. این زیبایی، نه صرفاً ظاهری، بلکه پیوندی محکم با کمال وجودی و ساحت روحانی دارد. در جهان معاصر، علوم از حکمت گسسته‌اند اما هنر سنتی، که سرشتی معنوی دارد، می‌کوشد تا نیازهای مادی و روحانی انسان را یک‌جا پاسخ گوید، زیرا انسان، ذاتی الهی دارد و هنر راستین، باید این بعد وجودی را پاس بدارد.

حکمت در معماری، بر حفظ تعادل و هماهنگی در طراحی بناها و شهرها تأکید دارد. معمار فرزانه می‌آموزد که چگونه ساختارهایی بیافریند که هم‌راستا با عناصر طبیعت باشند، چراکه، به تعبیر سالینگاروس، برهم زدن این تعادل، آشفتگی و نابسامانی در پی داشته و سلامت جسم، ذهن و روح آدمی را به مخاطره می‌افکند. معماری حکیمانه، فضایی می‌آفریند که تجلی معنا را ممکن ساخته و انسان را به سرچشمه حیات و روح متصل کند. در این نگرش، هر جزء کوچک، آینه‌ای از کیهان است و تمامی هستی را در خود منعکس می‌سازد. چنین فضایی، افزون بر آرامش و آسایش زمینی، انسان را در مسیر کمال یاری می‌کند. معمار سنتی، افزون بر خلق بناها، مسئولیت شکل‌بخشی به شهر را نیز بر دوش داشت. او با گذر از تعلقات نفسانی، خویش را از محوریت خارج کرده و در سلوکی مجاهدانه، به سرچشمه حقیقت نزدیک می‌شد. این سیر معنوی، در کالبد هنر او متجلی می‌گشت (پیرنیا، ۱۳۵۳). در تأمل بر بناهای قدسی، درمی‌یابیم که سطوحشان مزین به نقوشی هندسی است که نه حاصل تحلیلی صرفاً مادی، بلکه زاییده شهود عالم مثالی توسط اهل بصیرت است. آنان، این ژرف‌نگری را به صنعتگران آموخته‌اند تا بر کاشی‌ها و گچ‌بری‌ها، تصویری از نظام قدسی عالم ترسیم کنند. این نقوش، نه زاده فیزیک، حتی فیزیک مدرن، بلکه تجلی اصل هر مسمی‌اند که «آنچه در پایین است، نمودی از آن چیزی است که در بالاست» (نصر، ۱۳۷۵: ۵۱). معمار سنتی با ایمان به عظمت پروردگار و ناچیز انگاشتن هر آنچه جز اوست، در کنار مردم و برای مردم معماری می‌کرد. از این رو، حاصل کار او نه صرفاً برآمده از خواست شخصی، بلکه بازتاب باورهای مردمان و روح معنویت حاکم بر زیست اجتماعی آنان بود.

الف) هنر معماری: تلفیق نظم و راز

معماری هنری با طنین معنوی قدرتمند است (شلدراک، ۱۰۴). در هنر مقدس، همواره و به ضرورت، نظم و راز به چشم می‌خورند. براساس تصور کلاسیک، زیبایی محصول نظم است، اما چنین زیبایی‌ای فاقد عمق و فضا است، چراکه از راز بی‌بهره بوده و بنابراین، هیچ انعکاسی از بی‌نهایت را در

خود ندارد. اگرچه ممکن است در هنر مقدس گاه راز بر نظم چیره شود یا برعکس، اما این دو عنصر همواره حضور دارند و کمال زمانی پدید می‌آید که میان این دو تعادلی برقرار باشد. حقیقت برای در دسترس قرار دادن خود باید متجلی شود و رسیدن به سرچشمه حقیقت، اصل اساسی‌ای است که هم زیبایی و هم راز را در هنر و معماری متجلی می‌کند. حقیقت یا اصل الهی، مطلق و بی‌نهایت است، زیبایی درحالی‌که مطلق را منعکس می‌سازد و به یک نظم خاص تحقق می‌بخشد، بازتاب بی‌نهایت رازی است که در آن نهفته است. بنابراین می‌توان این‌گونه گفت که زیبایی از دو عنصر نظم و راز تشکیل شده است (بورکهارت، ۱۳۹۹: ۱۰۴). در هنر سنتی نیز به این دو مؤلفه به‌صورت توأمان برمی‌خوریم، تجلی «مطلق» در نظم است و تجلی «بی‌نهایت» در راز (بینای مطلق، ۱۳۸۵: ۶۲) و تنها در ذهن ماست که به‌صورت دوگانه جلوه می‌کند. کمال، در توازن میان این دو یافت می‌شود بنابر این اثری هنری که یکی از این جنبه‌ها را فاقد باشد، نمی‌تواند به‌عنوان تجلی‌گر هنر حقیقی شناخته شود.

هنر مقدس از آن جهت متمایز است که پیام زیبایی را به‌گونه‌ای عقلانی منتقل می‌کند، بدون آنکه ذهن را به تفکر صرفاً انتزاعی محدود نماید. درک معنای فرم به‌واسطه عقل، به‌شکل شهودی انجام می‌شود و نه با تجزیه و تحلیل صرف فکری. بنابراین، خالق اثر هنری یا معمار نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر دانش زمانه به کشف راز، فهم معنای اثر و خلق زیبایی نائل شود. پیام زیبایی، هم عقلانی است و هم اخلاقی، و این امر بر عینی بودن زیبایی تأکید دارد. چنین برداشتی، به‌طور قاطع هرگونه نسبی‌گرایی یا وابستگی زیبایی به سلیقه را رد می‌کند. جمله‌ای که به افلاطون نسبت داده شده، به‌خوبی این معنا را آشکار می‌سازد: «زیبایی، شکوه حقیقت است.» می‌توان گفت که زیبایی، ظاهر حقیقت است و حقیقت، باطن زیبایی (نصر، ۱۳۷۵: ۶۹). بنابراین می‌توان گفت که عناصر زیبایی نه‌تنها خوشایند هستند، بلکه پیش از هرچیز، حامل حقیقت‌اند و این خوشایندی از حقیقت ذاتی آن‌ها سرچشمه می‌گیرد.

۹- ضرورت آموزش مبانی حکمت برای معماران و شهرسازان

انسان، به سبب بهره‌مندی از عقل کامل و عینی، ذاتاً سازنده است. او از توان خلاقیت ذهنی و هنری بهره‌مند بوده لذا برای او طبیعی است که از طبیعت تقلید کند، زیرا «بر صورت خداوند آفریده شده است» و در نتیجه، حق و توان آفرینش دارد، اما این تقلید نباید کورکورانه و مطلق باشد (بینای مطلق، ۱۳۸۵: ۷۰). هر اثر هنری، به‌طور ذاتی، دارای روح است و اگر معمار قادر نباشد این روح را به‌درستی

در کالبد بنا بدمد، فضایی بیگانه و ناهماهنگ شکل خواهد گرفت. در چنین شرایطی، اثر خلق شده تقلیدی و فاقد معنا بوده و صرفاً ترکیبی بی جان خواهد بود. بنابراین معماری، امری صرفاً شخصی نیست که معمار بتواند بدون التزام به اصول هستی‌شناسی، هرآنچه را که به تخیلش می‌رسد، پیاده کند. در این میان، پرسش اساسی این است که معمار چگونه انسانی است؛ آیا جهان را از منظر معنوی می‌نگرد یا از دیدگاهی صرفاً مادی؟ زیرا هنر سنتی، انسان را موجودی کامل، معنوی و الهی در نظر می‌گیرد و تمام نیازهای او را مد نظر قرار می‌دهد. معمار در مقام خالق، صرفاً یک سازنده نیست، بلکه باید حیاتی در اثر خویش بدمد. این امر، مستلزم دانشی فراتر از آن چیزی است که امروزه در دانشگاه‌ها آموزش داده می‌شود. برای درک و دریافت معنا، هنرمند باید به خویشتن خویش که سرچشمه حقیقت است، دسترسی یابد و از این طریق، معنا را که حقیقتی الهی است، در قالب فرم متجلی سازد.

در جای‌جای تمدن اسلامی به‌همراه مباحث حکمی، فتوت‌نامه‌هایی توسط هنرمندان و صنعتگران ایجاد شده که نشانگر ظهور ایده‌های عارفانه در بطن هنر و معماری است. در این تمدن، هنر بازتاب و تجلی نقش الهی بود و هنرمند همچون سالکی در مسیر سیر و مکاشفه، به دنبال کشف زیبایی، نه خلق آن، گام برمی‌داشت (معمد منش و ارنواز، ۱۴۰۳). معمار سنتی با گذر از تمایلات نفسانی و عبور از نام و نشان خویش، آموزه‌های معنوی را در هنر خویش متجلی می‌ساخت. او با ایمان به عظمت خداوند و بی‌ارزش دانستن هر آنچه غیر اوست، در کنار مردم و برای مردم معماری می‌کرد و حاصل عمل او، بیش از آنکه بازتاب خواست شخصی‌اش باشد، بازتاب باورهای مردم و روح معنویت حاکم بر جامعه بود (پیرنیا، ۱۳۵۳). از این رو، بزرگان متصوفه، علاوه بر نگارش متون ادبی و فلسفی، آثاری را نیز در قالب فتوت‌نامه‌ها فراهم کردند که به اخلاق حرفه‌ای و حکمت عملی در اصناف مختلف می‌پرداخت. این متون، اصولی را که در طی قرون، پالایش و تعالی یافته بودند، از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌ساختند. برای نمونه، در فتوت‌نامه بنایان^۱ و رساله معماریه^۲، حرفه معماری پیوندی مقدس با نظام کیهانی یافته و متعلم معماری، خود را همکار و پیرو انبیا و اولیا می‌دید و

۱. رساله جوانمردان یا چنان‌که گفته شده «فتوت‌نامه» عبارت از دستورالعمل‌های عقیدتی و اجرایی که اهل هر حرفه برای خود داشته و به استناد آن روابط بین خود و بین خود و جامعه را تعیین می‌کرده‌اند. از این جمله است «فتوت‌نامه بنایان» که بنایان و سازندگان اماکن را شامل می‌گردد. فتوت‌نامه حاضر که از یکی از کتابخانه‌های ترکیه فراهم شده و متن آن نقص و افتادگی دارد تنها متن شناخته شده در این مورد است.

۲. این رساله را یکی از معماران دوره عثمانی هم‌زمان با دوره صفویه در ایران درباره استاد محمدآقا نوشته است. در این مقاله برخی از ویژگی‌های آموزش معماری در جهان اسلام در دوران پیش از مدرن بیان شده است.

جایگاه خویش را در زنجیره‌ای قدسی می‌یافت که از طریق آن، به معمار کل جهان متصل می‌شد (بهرام‌پور و رودکی، ۱۳۹۶).

از نگاه سالینگاروس، مشکل معماری مدرن از آنجا نشأت می‌گیرد که طراحی، از زبان فرم سنتی فاصله گرفته است (سالینگاروس، ۱۳۹۴: ۱۵). براین اساس، معماران برای خلق فضاهایی که نیازهای مادی و معنوی انسان را توأماً برآورده سازند، باید علاوه بر تحصیلات دانشگاهی، دو رویکرد مکمل دیگر را نیز در نظر گیرند. نخست، بهره‌گیری از حکمت و شهود که از طریق تزکیه نفس و تعمق درونی حاصل می‌شود. این رویکرد، به معمار امکان می‌دهد تا با درکی ژرف‌تر از هستی، طرح‌هایی را ایجاد کند که با اصول متعالی هماهنگ باشند. معماران سنتی، مقیاس‌بندی را به‌صورت شهودی به کار می‌گرفتند؛ اما امروزه، افراد اندکی از چنین آموزش‌هایی بهره‌مند می‌شوند. دومین رویکرد، مطالعه دقیق نظریات آرمان‌شهری است. بررسی این نظریات، معمار را به ایده‌هایی رهنمون می‌سازد که به خلق فضاهایی منطبق بر ارزش‌های انسانی منجر می‌گردد. تحقیقات تطبیقی نشان داده‌اند که تفکر آرمان‌شهری در گذر از مدرنیسم به پست‌مدرنیسم، نقشی اساسی داشته است (مودنی و ضیابخش، ۱۴۰۳). تلفیق این دو رویکرد با دانش‌های نوین، امکان بازآفرینی هنر مقدس و خلق فضاهایی را فراهم می‌آورد که پاسخی جامع به نیازهای انسان ارائه می‌دهند.

۱- شهود و استخراج الگوها از معماری سنتی

در جهان معاصر، عقل عمدتاً به‌عنوان نیرویی منطقی و تحلیلی تلقی می‌شود، درحالی‌که مفهوم گسترده‌تر آن، که در سنت‌های فکری پیشین با واژه‌هایی چون "Intellectus" در لاتین و "Nous" در یونانی شناخته می‌شد، تا حد زیادی به فراموشی سپرده شده است. این غفلت، سبب شده تا شهود هنری که در گستره خیال شکل می‌گیرد، برجسته و شهود عقلانی که مرتبه‌ای بالاتر دارد، مورد غفلت قرار گیرد. شهود عقلانی، که فراتر از تصویر و مفهوم است، همان ادراکی است که به آن «دیدن با چشم دل» گفته می‌شود. در این زمینه، رنه گنون^۱ مفهوم «شهود عقلانی» را مطرح کرده است (Guenon, 1921).

هانری کوربن^۲ شهود را در کنار عقل و نقل، سرچشمه حکمت الهی می‌داند و بر تعامل این سه تأکید می‌کند (کوربن، ۱۳۹۰: ۱۱۶). بورکهارت^۳ معتقد است که اثر هنری زمانی اصالت دارد که هنرمند از

1. René Guénon

2. Henry Corbin

3. Titus Burckhardt

شهودی معنوی برخوردار باشد (بورکهارت، ۱۳۹۹). مددپور نیز هنر را وسیله تعالی و سیر و سلوک هنرمند دانسته و تأکید می‌کند که هنرمند سنتی میان عالم معنوی و جامعه پیوند برقرار می‌سازد (مددپور، ۱۳۷۲: ۱۰). در جوامع سنتی، هنر نه تنها وسیله‌ای برای خلق زیبایی بلکه مسیری برای تعالی درونی بود. در آیین ذن، پیش از ورود به سلوک، فرد باید هنری سنتی را فرا گیرد تا آمادگی روحی کسب کند.

خیال در هنر نقش اساسی دارد، اما باید از اوهام و هواهای نفسانی پالوده گردد. هنرمند سنتی، با تمرین و ترکیه خیال، می‌کوشد معانی الهی را به صور خیالی درآورد تا در ماده خارجی متجلی شوند. بدین منظور، معنا باید در خیال هنرمند تجسم یابد و سپس به قالب مادی درآید، درحالی‌که ماده نیز تلطیف و روحانی شود تا پذیرای این معانی گردد (اعوانی، ۱۳۷۵: ۳۲۷). در این فرایند، هنر به ظهور می‌رسد. اثر هنری به دلیل پیام نهفته‌اش معنا می‌یابد؛ چنان‌که در سنت چینی، هنرمند پس از خلق شاهکارش ناپدید می‌شود. این امر، به پنهان شدن پیام‌آور در پس پیام خویش اشاره دارد (مددپور، ۱۳۷۲: ۱۱۶). از این رو، شکل نباید بر معنا غلبه کند و پیام‌آور باید خود را در پس پیامش محو سازد تا حقیقت معنا آشکار شود.

معمار، مسئولیتی خطیر دارد. اگر او در مسیر درست قرار نگیرد، ممکن است تحت تأثیر تصاویر غلط قرار گرفته و میان آن‌ها و حقیقت تمایزی قائل نشود و هنرش موجب گمراهی گردد. هنرمند تنها از طریق تعامل مستقل با امر معنوی می‌تواند به هنر آرمانی دست یابد (شلدریک، ۱۳۹۸: ۱۰۴). افلاطون نیز معتقد است معمار حقیقی، کسی است که روحش در عالم بالا حقایق را درک کرده و آن‌ها را بر زمین به یاد می‌آورد. معمار، برای خلق اثری شایسته، باید میان راز (معنا) و زیبایی (تذکار) تعادلی ظریف برقرار کند. اگر چنین نکند، اثرش نه در مقام فردی و نه در مقیاس شهر، با شأن انسانی سازگار نخواهد بود.

بررسی و تحلیل

۱- نموده‌های عینی حکمت معنوی در عناصر کالبدی و چالش‌های تحقق آن در معماری معاصر

برای آنکه حکمت معنوی در معماری صرفاً در حد مفاهیم نظری باقی نماند، ضروری است نمونه‌هایی از چگونگی تجلی عملی این اصول در کالبد بناها و ساختارهای شهری مورد توجه قرار گیرد. شهرهای سنتی ایران سرشار از این نمونه‌ها هستند که هریک از طریق هندسه، نور، مصالح، جهت‌گیری، نسبت‌های عددی، و نسبت با طبیعت، معنا را در قالب مادی متجلی کرده‌اند:

≠ **نسبت‌ها و هندسه‌ی مقدس:** در معماری سنتی، بهره‌گیری از نسبت‌های طلایی (۱/۶۱۸)، مربع، دایره و چندضلعی‌های منظم بیانگر آرایش کیهانی و وحدت در کثرت بوده است. محراب‌ها، گنبدها و طاق‌ها اغلب بر پایه تقسیمات مقدس هندسی شکل می‌گرفته‌اند (بینای مطلق، ۱۳۸۵؛ گنجی و همکاران، ۱۳۹۵).

≠ **نور و شفافیت معنوی:** نور، در مساجد و خانه‌های سنتی، نه فقط یک عامل فیزیکی بلکه یک عنصر قدسی است که ورود آن به فضا براساس زمان، جهت قبله، و معنا تنظیم می‌شده است. کاربرد نورگیر، پنجره‌های مشبک، شیشه‌های رنگی (ارسی) و انعکاس در آب، جنبه‌های شهودی و رمزی فضا را تقویت می‌کرده است (نصر، ۱۳۷۵: ۶۱-۶۷؛ بورکهارت، ۱۳۹۹).

≠ **مصالح طبیعی و ساده:** مصالح مورد استفاده مانند خشت، گل، چوب، آجر و آهک، با اقلیم و بستر زمین هم‌ساز بوده‌اند و به دلیل قابلیت تنفس، بازتاب اصل «تواضع در مادیت» و «صدق در صنعت» بوده‌اند. مصالح نه زینت‌افزا، بلکه خود حامل معنا بوده‌اند (پیرنیا، ۱۳۵۳؛ مددپور، ۱۳۷۷).

≠ **رابطه با طبیعت و سیر کیهانی:** باغ‌های ایرانی، حیاط‌های مرکزی، بادگیرها، و نحوه‌ی جانمایی خانه‌ها، نمونه‌هایی از توجه به جریان باد، حرکت خورشید، دسترسی به آب، و اصول چهارگانه‌ی عناصر (آب، باد، خاک، آتش) هستند که ساختار فضایی را با نظم کیهانی هماهنگ می‌کردند (امین‌زاده، ۱۳۸۴).

≠ **سازمان فضایی سلسله‌مراتبی و مرکزگرا:** فضاها از مرکز به پیرامون سازمان می‌یافتند - مانند حیاط مرکزی در خانه‌های ایرانی یا میدان مرکزی در شهرها - که اصل «وحدت در مرکز» را بازتاب می‌دهد. مسیرهای پرپیچ‌وخم در کوچه‌ها نیز حاصل «حکمت پوشیدگی» و «تأمل در رسیدن» بوده است (نقی‌زاده، ۲۰۰۷).

۲- مقایسه تطبیقی میان بافت سنتی و جدید یزد از منظر حکمت

در یک مطالعه تطبیقی میان بافت سنتی و توسعه‌های جدید شهر یزد از منظر حکمت، می‌توان دریافت که ساختار سنتی این شهر نمونه‌ای ممتاز از شهرسازی مبتنی بر حکمت عملی، تجربه زیسته و نظم کیهانی است. شکل‌گیری کالبدی یزد سنتی در بستر اقلیم، عرف اجتماعی و معنویت تاریخی، منجر به پدید آمدن نظامی فضایی شده است که در آن، هر عنصر کالبدی واجد دلالت‌های معنایی و هستی‌شناختی است. بافت سنتی شهر یزد را می‌توان نمونه‌ای اصیل از تجلی حکمت عملی در

معماری و شهرسازی دانست؛ ساختاری که در آن، عناصر کالبدی نه تنها عملکردی، بلکه واجد معانی کیهانی و انسانی‌اند. نخست، مرکزیت قدسی به‌روشنی در محوریت مسجد جامع یزد نمایان است. این مسجد به‌منزله‌ی قلب معنوی شهر، نه فقط یک مکان عبادی، بلکه نقطه‌ای برای تبلور هویت جمعی، تقویم مناسکی، و یادآوری مبدأ هستی عمل می‌کرده است. از آنجاکه بافت پیرامون مسجد به تدریج گسترش یافته، مرکزیت فضایی و معنایی آن حفظ شده است.

در سطح دوم، سلسله‌مراتب فضایی از حریم خانه تا میدان محله و مسجد، به‌صورت دقیق و حساب‌شده طراحی شده است. خانه‌های سنتی یزد درون‌گرا هستند، با ورودی‌های شکسته، دالان‌های خمیده و حیاط مرکزی، که هم حافظ حریم خصوصی‌اند و هم دعوت‌کننده به تأمل درونی. این سلسله‌مراتب، عبور تدریجی از فضای فردی به فضای جمعی را فراهم می‌کند و نوعی تربیت فضایی و روحی در ساکنان ایجاد می‌نماید.

از حیث هندسه پنهان و نسبت‌های طلایی، بسیاری از خانه‌ها، ساباط‌ها و حتی پلان مسجد جامع، بر پایه‌ی تناسبات ریاضی خاصی ساخته شده‌اند که در سنت اسلامی به‌عنوان «نسبت‌های مقدس» شناخته می‌شوند. این هندسه نه صرفاً زینتی، بلکه راهی برای هماهنگی با نظم کیهانی و ایجاد آرامش روانی در ساکنان بوده است.

نظم حرکتی در بافت نیز بر پایه‌ی ایجاد «تأنی» در حرکت شکل گرفته است. گذرهای پیچ‌دار، ساباط‌های سایه‌دار، و فضاهایی با توقف‌های کوتاه، همگی مانع از حرکت شتاب‌زده می‌شوند. این ساختار، فرصت تأمل، مکث، و تجربه تدریجی فضا را فراهم می‌کند؛ پدیده‌ای که در شهرهای مدرن به‌شدت از دست‌رفته است.

عنصر طبیعت به‌نحوی رمزی در طراحی شهری حضور دارد. بادگیرها به‌عنوان نظام هوشمند کنترل هوا، سازمان فضایی مبتنی بر مسیر حرکت خورشید، و حتی بازی صدا در گذرهای نیمه‌باز، همگی نشان می‌دهند که فضا براساس ریتم عناصر طبیعی طراحی شده است. این پیوند با طبیعت نه تنها عملکردی، بلکه نمادین و معناشناختی نیز هست.

در نهایت، فضای حیاط که در خانه‌ها، مدارس و حتی کاروانسراها دیده می‌شود، به‌عنوان مکان اتصال زمین و آسمان، نقش ویژه‌ای دارد. حیاط با تمرکز بر عنصر نور، آب، و درخت، نه فقط تأمین‌کننده‌ی تهویه و نور، بلکه مرکز ثقل معنوی فضا است؛ جایی که آسمان در قاب معماری دیده می‌شود و انسان در مواجهه با افلاک قرار می‌گیرد.

این تحلیل نشان می‌دهد که بافت سنتی یزد نه تنها نمونه‌ای از هوشمندی اقلیمی یا مهارت فنی است، بلکه تجلی یک دستگاه فکری-معنوی کامل در باب انسان، طبیعت، و هستی است. به عبارت دیگر، معماری یزد حامل حکمت است؛ حکمتی که در نسبت دقیق میان کالبد و معنا، فرد و جمع، سکونت و تأمل، و زمان و مکان بازتاب یافته است.



تصویر ۱: بافت سنتی شهر یزد



تصویر ۲: بافت قدیم یزد در محاصره بافت جدید

یافته‌ها

۱- راهبردهای بازتعریف جایگاه حکمت در خلق فضاهای معنادار

در پاسخ به بحران بی‌معنایی در معماری معاصر، بازاندیشی در نسبت میان حکمت و فضا ضرورتی نظری و عملی است. معماری سنتی ایران، به‌ویژه در شهرهایی چون یزد، کاشان و اصفهان، واجد نظامی فضایی است که بر مبنای حکمت عملی، تجربه زیسته، و درک قدسی از هستی شکل گرفته است. با ضعف روزافزون این بنیان‌ها در طراحی‌های جدید، احیای معنا در معماری نیازمند بازتعریف

مفاهیم و ابزارهایی است که بتوانند اصول حکمی را به فرایندهای طراحی، آموزش و سیاست‌گذاری شهری پیوند زنند. در این راستا، پنج راهبرد کلیدی قابل طرح است:

الف) از شهرد تا طراحی: الگوهای تحقق حکمت در فرایند طراحی

یکی از چالش‌های اصلی، تبدیل مفاهیم انتزاعی حکمت به ابزارهای طراحی قابل اجراست. این مسیر از پالایش درونی معمار آغاز می‌شود؛ سنت‌های حکمی بر این باورند که معمار، پیش از خلق فرم، باید آمادگی شهودی و اخلاقی لازم را برای دریافت معنا در خود ایجاد کند (اعوانی، ۱۳۷۵؛ کوربن، ۱۳۹۰). این آمادگی از طریق سلوک ذهنی، تأمل و خلوت حاصل می‌شود. در گام دوم، مفاهیم بنیادین حکمت همچون وحدت در کثرت، تعادل میان نظم و راز، و سیر از مرکز به پیرامون، می‌توانند در قالب الگوهای طراحی، نمودارهای رابطه‌ای و شاخص‌های کیفیت فضایی ترجمه شوند. در نهایت، طراحی باید به جای تمرکز صرف بر محصول نهایی، فرایندمحور و منعاجو باشد؛ فرایندی که از درک مکان، مشارکت کاربر، و تأمل هنرمندانه پدید می‌آید (مددپور، ۱۳۷۷).

ب) تدوین زبان الگو و بانک دانش معماری سنتی

یکی از گام‌های بنیادین برای بازپیوند میان حکمت و معماری، ایجاد زبان الگو و بانک اطلاعاتی از مضامین و الگوهای معماری سنتی است. این کار، نیازمند پژوهش‌های تطبیقی میان گونه‌های معماری تاریخی، استخراج نسبت‌های فضایی، هندسه پنهان، سلسله‌مراتب معنایی و پاسخ‌های اقلیمی است. چنین بانکی می‌تواند نه تنها در آموزش، بلکه در طراحی الهام‌بخش پروژه‌های معاصر باشد.

ج) بازآفرینی شهری مبتنی بر منطق حکمت عملی

بازآفرینی فضاهای شهری نباید به بازسازی کالبدی محدود شود بلکه باید درک عمیقی از ساختارهای سنتی داشته باشد که در آن‌ها فرم، عملکرد، معنا و تعلق اجتماعی درهم تنیده‌اند. سازمان فضایی شهرهای سنتی، از جمله محله‌ها با هویت اجتماعی-معنوی، میدان‌های قدسی-اجتماعی، و گذرهای تأمل‌برانگیز، می‌تواند به مثابه الگویی تطبیقی برای طراحی مجدد فضاهای معاصر به کار رود. در این مسیر، درک فلسفه شکل‌گیری فضا مقدم بر تقلید فرمی از گذشته است.

د) مطالعه انتقادی و احیای الگوهای بومی موجود

آثار بازمانده از معماری سنتی، حامل مضامین نهفته‌ای هستند که تنها با تحلیل هندسه، جهت‌گیری فضایی، و منطق زیباشناسی آن‌ها قابل فهم است. در سیاست‌های مرمت و حفاظت، لازم است نگاه کالبدگرای صرف کنار گذاشته شده و مطالعه‌ای عمیق‌تر بر مبانی نظری، هستی‌شناختی و حتی آیینی

فضا صورت گیرد. این مطالعات می‌تواند پایه‌ای برای الگوسازی خلاق در طراحی‌های آینده فراهم کند.

ه) ارتقای شهرسازی معناگرا در مقیاس کلان

در کنار معماری، شهرسازی نیز باید از اصول حکمت‌محور الهام گیرد. سازمان فضایی شهرهای سنتی ایران واجد سلسله‌مراتب قدسی، مرکزیت‌های معنوی، و انسجام اقلیمی-فرهنگی است. برنامه‌ریزی فضایی باید محله‌محور، هویت‌گرا و متکی بر پیوند میان عملکرد و معنا باشد. ایجاد فضاهای عمومی با کارکردهای چندگانه (اجتماعی، آیینی، تعاملی)، توجه به ساختار میدان‌ها، گذرها و مراکز عبادی، و تدوین مدل‌های الگویی شهرهای سنتی برای استفاده در طراحی معاصر، ازجمله گام‌های ضروری‌اند. تحقق این اهداف نیازمند همکاری میان معماران، حکمت‌پژوهان، و سیاست‌گذاران شهری و همچنین بازنگری در نظام آموزش شهرسازی و مدیریت شهری است.

بازتعریف جایگاه حکمت در طراحی و سازماندهی فضا، صرفاً بازگشت به گذشته یا ستایش سنت نیست؛ بلکه تلاشی است برای خلق فضایی که در آن انسان امروز نیز بتواند معنا، تعلق و آرامش را تجربه کند. پیوند میان حکمت، معماری و شهرسازی، ظرفیتی غنی برای پاسخ به بحران معنایی عصر مدرن در اختیار ما قرار می‌دهد؛ ظرفیتی که تنها با آگاهی، پالایش، و طراحی تأملی می‌توان آن را بار دیگر به جریان انداخت.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تأکید بر ضرورت بازتعریف جایگاه حکمت در معماری و شهرسازی، به این نتیجه رسید که فضاهای معنادار در سنت‌های معماری گذشته، نتیجه نوعی پیوند عمیق میان معرفت درونی، شهود عقلانی، و نظم کیهانی بوده‌اند. این نوع از معماری، نه تنها به نیازهای مادی پاسخ می‌داد بلکه زمینه تعالی روحی انسان را فراهم می‌ساخت. در این سنت، زیبایی صرفاً جنبه‌ای زیباشناختی نداشته، بلکه تجلی حقیقت بوده است؛ حقیقتی که معمار می‌بایست آن را شهود کرده و در کالبدی محسوس آشکار سازد. عناصر طراحی چون نور، نسبت‌ها، مرکزیت، سکون و حرکت در فضا، واجد معنا و دلالت‌های هستی‌شناختی بوده‌اند. بررسی نمونه‌هایی چون بافت سنتی یزد نشان داد که ساختار فضایی در این شهر نه تصادفی یا صرفاً کارکردی، بلکه بر مبنای سلسله‌مراتب قدسی، هندسه پنهان و حکمت اقلیمی بنا شده است.

در مقابل، معماری مدرن با قطع ارتباط از سنت‌های حکمی، بیشتر بر کارکرد، فناوری و فرم‌های انتزاعی متمرکز شده و منجر به زایش فضاهایی گشته که نه تنها خالی از معنا، بلکه محروم از توان ایجاد تعلق، آرامش و پیوند با هستی‌اند. تحلیل مفهومی معماری مدرن از منظر منتقدانی چون الکساندر و سالینگاروس نیز نشان داد که معماری امروز با حذف حکمت، به تقلیل انسان به موجودی صرفاً مصرف‌کننده منجر شده و انسجام حسی و روحی فضاها را از میان برده است. براین اساس، بازاندیشی در نسبت میان حکمت و معماری، ضرورتی عاجل برای ارتقای کیفیت زندگی شهری و زیستی انسان در جهان معاصر است. پژوهش حاضر، پنج راهبرد کلیدی را برای تحقق این هدف پیشنهاد داده است: نخست، پرورش بعد شهودی و درونی معماران و شهرسازان از طریق آموزش مبانی حکمت نظری و عملی؛ دوم، استخراج و تدوین زبان الگوهای فضایی برگرفته از معماری سنتی و تبدیل آن‌ها به ابزارهای طراحی قابل انتقال؛ سوم، بازآفرینی شهری مبتنی بر منطق حکمت عملی، نه صرفاً بازسازی فرمی؛ چهارم، بازنگری انتقادی در بناهای تاریخی و احیای آن‌ها در بستر معنا؛ و پنجم، ارتقای رویکردهای شهرسازی معناگرا با الهام از سازمان فضایی شهرهای سنتی ایران. تحقق این اهداف نیازمند تغییر در ساختارهای آموزشی، تقویت بینش نظری طراحان، و ورود متخصصان حکمت‌پژوه به عرصه برنامه‌ریزی شهری است. از سوی دیگر، ایجاد بانک دانش و مستندسازی دقیق از مصادیق معماری سنتی، فرصتی برای انتقال معرفت فضایی نسل‌های پیشین به آینده فراهم می‌سازد. در نهایت، پیوند مجدد میان حکمت، معماری و شهرسازی، تنها راه پرهیز از تقلید، سطحی‌نگری و آشفته‌گی معنایی در فضاهای معاصر است. این پیوند، بستری برای خلق فضاهایی خواهد بود که نه تنها پاسخ‌گوی نیازهای عملکردی، بلکه انعکاس‌دهنده‌ی حقیقت، زیبایی و آرامش درونی انسان باشند. همچنین پژوهشگران به جهت پژوهش‌های آتی پیشنهاد می‌کنند چارچوبی برای ارزیابی «کیفیت معنایی فضا» براساس حکمت عملی تدوین شود. این چارچوب باید سه سطح کالبدی، ادراکی-روانی و هستی‌شناختی را شامل شود و شاخص‌هایی چون نظم، تعلق، شهود و پیوند با روایت‌های سنتی را بسنجد. هدف آن است که مفاهیم نظری به ابزاری عملی برای تحلیل و طراحی معماری معنادار تبدیل شوند. این مدل می‌تواند راهگشای آموزش، سیاست‌گذاری و طراحی در معماری معناگرا باشد.

کتابنامه

اعوانی، غلامرضا، (۱۳۷۵). حکمت و هنر معنوی، تهران: انتشارات گروس.

- آیسم، معصومه، شجاری، مرتضی، مولانی، اصغر. (۱۴۰۱). شهر در حکمت متعالیه و جایگاه آن در کمال انسان. مجله پژوهش‌های فلسفی، ۱۶ (۳۸)، ۲۸-۱.
- بورکهارت، تیتوس (۱۳۹۹). هنر مقدس، ترجمه: جلال ستاری، تهران: انتشارات سروش.
- بینای مطلق، محمود (۱۳۸۵). نظم و راز، به اهتمام سیدحسن آذرکار، تهران: هرمس.
- بهرام‌پور، عطیه و رودکی، سمیه (۱۳۹۷). تبیین نقش اهالی فتوت در رشد و شکوفایی شهرهای ایران اسلامی.
- شایگان، داریوش (۱۳۷۰). ایران نامه- شماره ۳۶، ۵۴۱-۵۵۲.
- شلدریک، فیلیپ (۲۰۱۵). معنویت: درآمدی بسیار کوتاه، ترجمه مینا درفشی (۱۳۹۸)، تهران: نشر طرح نقد.
- فرانکل، ویکتور امیل (۱۳۸۳). فریاد ناشنیده برای معنی، ترجمه مصطفی تبریزی و علی علوی‌نیا، تهران: فراروان.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۳). انسان‌شناسی شهری، تهران: نشر نی.
- الکساندر، کریستوفر (۱۳۹۲). سرشت نظم، گزیده جلد نخست پدیده حیات؛ برگردان: رضا سیروس اکبری و علی اکبری، چاپ دوم، انتشارات پرهام نقش، تهران.
- الکساندر، کریستوفر (۱۳۹۰). معماری و راز جاودانگی راه بی‌زمان ساختن؛ برگردان: مهرداد قیومی بیدهندی، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- گنجی صفار، محمدعلی، ورمزیار، حسن، حسینی، پیمان، طاهری، رامین، بهرام‌نژاد، داوود، و سعید، حسین (۱۳۹۵). رویکرد حکمی به معماری اسلامی ایران. کنفرانس سالانه پژوهش‌های معماری، شهرسازی و مدیریت شهری.
- مددپور، محمد (۱۳۷۷). حکمت معنوی و ساحت هنر؛ تأملاتی در زمینه سیر هنر در ادوار تاریخی. حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- مدنی فرزانه، مهدوی افسون، رفیعان مجتبی، محمد نیای قرایی فاطمه. (۱۴۰۱). بررسی تأثیر مؤلفه‌های مکانی بر تولید فضای معنویت مبنا در مقیاس شهری (مورد پژوهی منطقه ثامن شهر مشهد). آمایش فضا و ژئوماتیک. ۲۶ (۱): ۸۹-۱۱۷.
- مزلو، ابراهام (۱۳۹۸). ادیان، ارزش‌ها و تجربه‌های اوج. مترجم زهرا اکبری، کرگدن. تهران.
- مزلو، آبراهام. اچ (۱۳۷۵). به سوی روانشناسی بودن، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مزلو، آبراهام. اچ (۱۳۸۱). «انسان سالم و خودشکوفایی»، شعوری دیگر (چشم باطن) (روانشناسی و مردم‌شناسی عرفانی)، ترجمه سید مهدی ثریا، تهران: دانژه.
- معمدمنش، مهدی و ارنواز، پریسا. (۱۴۰۳). نقش عرفان اسلامی در شکل‌گیری باغ‌های شفابخش ایرانی. نشریه علمی علم و تمدن در اسلام، ۶ (۲۱)، ۷۸-۵۴. doi: 10.22034/icsr.2025.499603.1315

مولائی، اصغر. (۱۳۹۹). راهبردها و راهکارهای آرمان‌شهر اسلامی با محوریت آموزه‌های علوی برای کاربرست در توسعه شهرهای ایران. نشریه علمی علم و تمدن در اسلام ۲(۶)، ۱۱۰-۱۳۵.

نصر، سید حسین. (۱۳۷۵). هنر و معنویت اسلامی، ترجمه: رحیم قاسمیان، تهران: دفتر مطالعات فرهنگی.

نصر، طاهره، و ماجدی، حمید. (۱۳۹۲). نگاهی به مقوله هویت در شهرسازی. معماری و شهرسازی آرمان‌شهر، ۶(۱۱)، ۲۷۷-۲۶۹.

Alexander, C (1997). The timeless way of building. Oxford University Press, New York

Alexander, C (2002a). The luminous ground: an essay on the art of building and the nature of the universe. In: Alexander CWJ (ed) Essay on the art of building and the nature of the universe. Center for Environmental Structure, Berkeley, Calif.

Alexander, C. (2002b). The nature of order: the process of creating life. The Centre for Environmental Structure, Berkeley, California

Alexander, C. (2002c). The phenomenon of life: an essay on the art of building and the nature of the universe. In: Alexander CWJ (ed) Essay on the art of building and the nature of the universe. Center for Environmental Structure, Berkeley, Calif

Alexander, C. (2002d). The process of creating life: an essay on the art of building and the nature of the universe. In: Alexander CWJ (ed) Essay on the art of building and the nature of the universe. Center for Environmental Structure, Berkeley, California

Alexander, C. (2002e). A vision of a living world: an essay on the art of building and the nature of the universe. In: Alexander CWJ (ed) Essay on the art of building and the nature of the Universe. Center for Environmental Structure, Berkeley, California

Alexander, C. (2004). The Nature of Order, Book Four: The Luminous Ground: An Essay on the Art of Building and The Nature of the Universe, 2004, The Center for Environmental Structure, ISBN: 9780972652940

Alexander, C., Ishikawa, S., Silverstein, M. (1977) A pattern language. Oxford University Press, New York

Ardalan, N. & Barrie, T. (2016 a). Arguments for a Spiritual Urbanism. Architecture, culture and spirituality. Urbanism, spirituality and well being symposium.

- Barthes, Roland. 1988. *Semiology and Urbanism* (in: the semiotic challenge). New York: Hill and Wang
- Baumeister, R. F., & Leary, M. R. (1995). The need to belong: Desire for interpersonal attachments as a fundamental human motivation. *Psychological Bulletin*, 117, 497–529.
- Bell, S. (2014). *Christ in the city: A concise theology*. Urban Loft Publishers.
- Bermudez, J. (2016). Arguments for a Spiritual Urbanism IN_BO., 07(9), 104–115
- Crook, A. (1997). *The city in the Bible: A relative perspective*. Cambridge University Press.
- Dawes, M. J., Ostwald, M. J. (2017). Christopher Alexander's a pattern language: analysing, mapping and classifying the critical response. *City Territ Arch* 4(17):1-14
- De Beer SF (2018) Faith-based action and urban regeneration. *UTS Theol Stud* 74(3):1-11
- Eliade, M. (1991). *The sacred and the profane: The nature of religion* (W. R. Trask, Trans.). Harcourt Brace Jovanovich. (Original work published 1957)
- Fagan, P. (1996) *Why religion matters: the impact of religious practice on social stability*. The Heritage Foundation, Washington, DC
- Fisher, J.W. (1998). *Spiritual health: Its nature and place in the school curriculum*. PhD thesis, University of Melbourne.
- Gilbert, P. & Parkes, M. (2011). Faith in one city: exploring religion, spirituality and mental wellbeing in urban UK, *Ethnicity and Inequalities in Health and Social Care*, VOL. 4 NO. 1 2011, pp. 16–27, DOI 10.1108/17570981111189551.
- Gonsalves, K. (2016). *The meaning of the city: An urban-religious approach to the metaphor of the city in Revelation*. Wipf and Stock.
- Gordon, J. S. (1988). *Holistic Medicine*, New York: Chelsea House Publishers.
- Heidegger, M. (1977). *Building, dwelling, thinking* (A. Hofstadter, Trans.). Harper & Row. (Original work published 1951)
- Klinger, A., Salingaros, N. A. (2000). A pattern measure. *Environ Plann B Plann Design* 27:537-547

- Lambert, N, Stillman, T. F., Hicks, J. A., Kamble, S., Baumeiter, R. F., Fincham, F. D. (2013). Belong is to matter: Sense of belonging enhances meaning in life. *Personality and Social Psychology Bulletin*, 39, 1418-1427.
- Larsen, M. (2008). Translation based on meaning. Translated by Ali Rahimi. Tehran: Jangal. [in persian]
- Linthicum, R. (1991). *City of God, city of Satan: A biblical theology of the urban church*. Zondervan.
- McKinnon, A. (2017) Religion and social class: theory and method after Bourdieu. *SocResOnline* 22(1):1-13. <https://doi.org/10.5153/sro.4247>
- Naghizadeh, M. (2007). *Perception of Beauty & Identity of City (In The Light Of Islamic Thought)*, Isfahan: Cultural Organization of the Municipality of Isfahan Publishing Co.
- O'Reilly, P. V. (2015). *Rituals and walls: The architecture of sacred space*. Routledge.
- R. Guenon, *Introduction générale a l'étude des doctrines hindoues*. Collection « Systèmes et Faits sociaux ». In-8°, 343 pp. M. Rivière, Paris, 1921.
- Ricoeur, P. (1981). *On Adam's house in paradise: The idea of the primitive hut in architectural theory*. MIT Press.
- Salingaros, N. A. (2019). Beauty and the nature of matter: the legacy of Christopher Alexander. *New English Rev.*
- Salingaros, N. A. (2000). Complexity and urban coherence. *J Urban Design* 5(3):291-316.
- Salingaros, N. A. (2014). Complexity in architecture and design. *Oz J* 36:18-25
- Salingaros, N. A., Kalb, J. (2012). Why contemporary architecture is against god and man. *Crisis Magazine.*, June 2019
- Salingaros, N.A. (2002). Anti-architecture and religion. *Catholic Culture*.
- Salingaros, N.A. *Architecture, Patterns, and Mathematics*. *Nexus Netw J* 1, 75-86 (1999). <https://doi.org/10.1007/s00004-998-0006-0>
- Salingaros, NA (2003). Connecting the Fractal City. In: Paper presented at the 5th Biennial of towns and town planners in Europe, Barcelona, April 2003

- Seamon, D. (2007). Christopher Alexander and a phenomenology of wholeness. In: Paper presented at the Christopher Alexander annual meeting of the Environmental Design Research Association, Sacramento, CA
- Sheldrake, P. (2006). Cities and human community: Spirituality and urban life. Augsburg Fortress.
- Sheldrake, P. (2014). The spiritual city: Theology, spirituality, and the urban. Wiley-Blackwell.
- Sheldrake, P. (2006). Spirituality and the Urban. Cities An Human Community, 107-118.
- Shole, M. (2009). "The methodology of urban semiotic fields." Beautiful arts (39): 105- 116.
- Stackhouse, C. (2015). The alluring city: A biblical theology of the city. Eerdmans.

